

فارسی زبان‌ها جهان را می‌چشند، انگلیسی‌ها آن را می‌بینند!

ترجمه برای سایت فرادید: عاطفه رضوان نیا

توصیف کدامیک برای شما

آسان‌تر است: توصیف رنگ

علف یا بوی آن؟ پاسخ این

سوال ممکن است بستگی به

مکان جغرافیایی‌ای داشته باشد

که در آن رشد کرده‌اید و به

طور خاص، بستگی به زبانی
که در آن بزرگ شده اید.

بسیار شنیده اید که می‌گویند،
یکی از ویژگی‌های انسان،
دیداری بودن اوست. اگر زبان
مادری‌تان انگلیسی باشد، بی،

چون و چرا با این جمله موافقت
می‌کنید. هرچه باشد، در زبان
انگلیسی دایره‌ی واژگانی برای
توصیف رنگ‌ها و اشکال
هندسی بسیار غنی است، در
حالی که فقط چند کلمه برای
توصیف بوها وجود دارد.

جهان را بو می کشید یا مزه
می کنید؟

اما جالب است بدانید، نتیجه‌ی
تحقیقی که اخیراً در سطح
جهانی انجام شده است، نشان
می دهد، اینکه ما جهان را با

دیدن، شنیدن، بوییدن،
چشم‌پیدن یا لمس کردن تجربه
کنیم، کاملاً بستگی به فرهنگی
دارد که در آن رشد کرده‌ایم و
این ترجیحات حسی هستند
که در زبانی که به آن صحبت
می‌کنیم بازتاب می‌یابند.

این پژوهش توسط ۲۶ محقق و
با مشارکت صحبت کنندگان به
۲۰ زبان مختلف، از دور
افتاده‌ترین روستاها تا مدرترین
مناطق شهری، در اروپا،
آمریکای شمالی و جنوبی،

آفریقا، آسیا و استرالیا انجام
گرفت.

از مشارکت کنندگان خواسته
شد که محرک‌های حسی، به
طور مثال رنگ کاغذ رنگی،
مزه‌ی محلول آب و شکر، یا

بوی یک کارت معطر را توصیف
کنند.

نتایج این پژوهش نشان داد که
سبک زندگی، محیط و حتی
شکل خانه‌های ما همه می‌توانند
در چگونگی درک از چیزها و

همینطور آسانی و سختی بیان
این ادراکات در غالب واژه ها
تاثیر بگذارند.

آصفه مجید، استاد زبان،
ارتباطات و فرهنگ در دانشگاه
یورک که هدایت این پژوهش را

بر عهده داشته است می گوید:
«ما اغلب فکر می کنیم که زبان
اطلاعات مستقیمی از جهان به
ما می دهد. شما می توانید
بازتاب این شیوهی تفکر نسبت
به زبان را در علوم مدرن
مشاهده کنید. بطور مثال،

اغلب کتاب‌های درسی انسان
را موجودی دیداری توصیف
می‌کنند.»

«این استدلال تا حدی به مغز و
بخش‌هایی که مسئول حس
بینایی هستند مربوط می‌شود.

به طور مثال، حس بینایی
بخش‌های بیشتری از مغز انسان
را نسبت به حس بویایی تشکیل
می‌دهد. یکی دیگر از شواهدی
که برای اثبات این ادعا که
انسان موجودی دیداری است،

آورده می شود، زبانی افراد و
واژگان موجود در آن است.

مردم اغلب اینطور استدلال
می کنند که نگاه کن، تعداد
کلماتی که برای «دیدن» در
فلان زبان وجود دارد، بسیار

بیشتر از واژگانی است که برای
«بوییدن» وجود دارد. یا
استدلال می کنند که ما اغلب
برای اینکه بتوانیم بوی چیزها
را در غالب واژگان توصیف
کنیم، با مشکل مواجه می

شویم، چون زبانمان فاقد واژه
ی مورد نظر است.»

اما آصفه می گوید که برخی
جوامع «صدا محور» و برخی
«بو محور» هستند. یا به زبان

ساده تر، برخی جوامع حس
بینایی و برخی حس چشایی
قوی تری را در طول زمان و به
دلایل مختلف به دست آورده
اند و برای همین در یک زبان
واژه‌های بیشتری برای دیدن، و
در زبان دیگر واژه‌های بیشتری

برای چشیدن یا بویدن وجود
دارد.

تحقیق خود او که به طور خاص
بروی یک جامعه‌ی مالایی که
شکارگر-گردآورنده بوده اند،
انجام شده است، نشان می‌دهد

که تنوع و دقت واژگانی‌ای که
افراد این جامعه برای توصیف
بو دارند، معادل دقت و تنوع
واژگانی‌ایست که انگلیسی
زبان‌ها برای توصیف رنگ‌ها
دارند.

این تحقیق گستره‌ای از زبان‌ها، شامل زبان‌هایی که فقط توسط ۱۰۰ نفر صحبت می‌شدند و زبان‌هایی که میلیارد‌ها نفر به آن صحبت می‌کردند، را شامل می‌شود. در مجموع ۳۱۳ نفر مورد آزمایش قرار گرفتند .

محققان، مشارکت کنندگان را
در معرض محرک های مختلف
قرار دادند و سپس شاخصی با
عنوان **codability** را در میان
صحبت کنندگان به یک زبان
مشخص اندازه گیری کردند.

این شاخص نشان می دهد تا چه اندازه اعضای یک گروه مشخص، با توصیفی که سایر اعضا از یک محرک می کنند، توافق دارند.

هرچه میزان این شاخص بالاتر
باشد، به این معنی است که
افراد گروه نسبت به یک حس
مشخص توافق بالاتری دارند.

به طور مثال وقتی همه درباره‌ی
یک رنگ مشخص، از یک واژه

استفاده می‌کنند، یعنی توافق
افراد جامعه نسبت به حس
بینایی بسیار بالاست که نشان
می‌دهد، حس بینایی در این
جامعه قوی است. پایین بودن
این شاخص به این معنی است
که گروه یا در زبان خود واژه‌ای

برای توصیف یک محرک حسی
ندارند یا نمی توانند آن محرک
را تشخیص دهند.

نتایج این پژوهش نشان داد که
انگلیسی زبان‌ها در توصیف
اشکال و رنگ‌ها در غالب

واژگان بهتر بودند. به طور مثال
همه توافق داشتند که یک
شکل، مثلث است، یا رنگش
سبز است.

در نقطه‌ی مقابل، صحبت
کنندگان به زبان‌های فارسی و

لائو در بیان مزه‌ها در غالب
واژگان موفق‌تر بودند. وقتی از
مشارکت‌کنندگان فارسی زبان
خواسته شد که آب تلخ مزه
bitter را توصیف کنند، همگی
از واژه‌ی «تلخ» برای توصیفش
استفاده کردند .

این موضوع درباره‌ی انگلیسی
زبان‌ها صدق نمی‌کرد.

مجید می‌گوید: «وقتی به
انگلیسی زبان‌ها همان آب تلخ
مزه داده شد، هر کدام یک واژه

یا حتی عبارت متفاوت یا
متناقض را برای توصیفش
استفاده کردند؛ از تلخ گرفته تا
شور، ترش، بد نیست، ساده
است، مزه‌ی موم می‌دهد،
جنبه‌ی درمانی دارد، طعم نعنا
می‌دهد و...»

او می گوید انگلیسی زبان ها
بارها در مورد مزه ها مورد
آزمایش قرار گرفتند و هر بار
عدم توانایی تفکیک مزه و
توصیف آن در آنها مشاهده
شد .

«آن‌ها مزه‌ی تلخ را شور، یا
ترش توصیف می‌کردند، مزه‌ی
ترش را تلخ توصیف می‌کردند،
شوری را با ترشی توصیف
می‌کردند؛ و این نشان می‌دهد
حتی زمانی که در یک زبان

واژه‌ای برای توصیف یک مزه
وجود دارد، باز هم مغز افراد
قادر نیست که واژه‌ی درست را
به مزه درست ربط دهد.»

مجید می‌گوید، جالب آن بود
که صحبت کنندگان به زبان‌های

فارسی، لائوسی و کانتونی
(چینی) که بالاترین امتیازها را
برای توصیف مزه ها کسب
کردند، همگی پیشینه‌ای غنی
در پخت غذا های پیچیده و
کشت محصولات با تنوع مزه
ها، حتی مزه‌ی تلخ، دارند.

بقیه‌ی مشارکت‌کنندگان نیز
هیچ واژه‌ای برای توصیف یک
محرک خاص حسی در زبان
هایشان نداشتند. بومیان
شکارگر-گردآورنده‌ی
استرالیایی که به زبان Umpila

صحبت می کنند، فقط برای
توصیف سیاه، سفید و قرمز
واژه دارند. در عوض برای
اعضای این جامعه توصیف بوها
راحت تر بود.

پژوهشگران به این نتیجه
رسیدند که اعضای قبال
شکارگر-گردآورنده در سراسر
جهان به حس بویایی گرایش
بیشتری دارند تا حس بینایی،
یا به عبارتی حس بویایی در آن
ها بیشتر تقویت شده تا حس

بینایی، و این به این علت است
که آنها مجبور بوده اند در
جنگل‌های معطر به دنبال شکار
باشند که حس بویایی را بیشتر
طلب می‌کرد.

تنوع حسی حتی در مورد زبان
اشاره هم صدق می‌کرد. صحبت
کنندگان به زبان-Kata Kolok
-یک زبان اشاره که توسط
۱۲۰۰ نفر در بالای صحبت
می‌شود-- به اندازه بومیان

استرالیایی در توصیف رنگ‌ها
به زحمت می‌افتادند.

اما صحبت‌کنندگان به زبان‌های
اشاره‌ی آمریکایی و بریتانیایی
مشکلی با توصیف رنگ‌ها
نداشتند و به اندازه‌ی افرادی

که به زبان انگلیسی صحبت
می‌کنند، در توصیف رنگ‌ها
مهارت داشتند .

بر اساس این پژوهش عوامل
فرهنگی از هنر تا معماری نقش
مهمی در پاسخ‌های مشارکت

کنندگان ایفا می کردند. افراد از
جوامعی که به صورت سنتی به
تولید سفال‌های طراحی شده
اشتغال داشتند، در توصیف
اشکال تبحر بیشتری داشتند.

آن‌هایی که در خانه‌های زاویه
دار زندگی می‌کردند نسبت به
افرادى که در خانه‌های دایره
ای‌تر زندگی می‌کردند، در
تشخیص اشکال موفق‌تر بودند؛
و برای افرادی که در جوامعی
که به‌طور سنتی موسیقی در

آن نقش مهمی ایفا می کرده
است، زندگی می کردند-- حتی
اگر خودشان موسیقی دان
نبودند-- توصیف صداها آسان
تر بود.

مجید می گوید: «جوامعی که دارای موسیقیدان بوده اند، درباره‌ی صداها بیشتر صحبت کرده اند و برای همین سایر افراد هم راحت تر می توانند درباره‌ی صداها و تفاوت هایشان صحبت کنند.»

برای ساکنان جوامع شهری که
بیشتر اوقاتشان در مقابل
صفحات بی بو و ساکت
تلویزیون می‌گذرد، توصیف
صداهاى طبیعت سخت است،
اما آن‌هایی که عمرشان در

میان درختانی با عطرها و بوها،
و صداهای موسیقایی طبیعت
گذشته است، توصیف این
محرک‌ها آسان است.

آصفه مجید می گوید به همین
دلیل حفظ تنوع زبانی بسیار
مهم است.

«زیرا به طور مثال زبان بومیان
استرالیایی که در معرض
انقراض قرار دارد، و هر روز

تعداد کمتری از افراد به آن
صحبت می‌کنند، دارای غنای
واژگانی برای توصیف بوهاست
در حالی که زبان انگلیسی که
میلیاردها نفر صحبت کننده
دارد، در توصیف بوها الکن
است؛ که از جهاتی برتری زبان

بومیان استرالیایی را در برابر

زبان انگلیسی نشان می‌دهد.»

منبع: faradeed.ir